



مروری گذر را بر زندگی مرحوم داکتر عبدالرحمن محمودی که برای پخش چند دقیقه ای برنامه تیلویزیون " نور " که تحت سرپرستی محترم عابد خان مدنی تهیه و ترتیب شده بود آماده گردیده بود و نسبت به در خواست مکرر دوستانی که از طریق تیلویزیون آنرا نشنیده بودند به سایت گفتمان ارسال شد.

پدرم مرحوم داکتر عبدالرحمن محمودی در سال دوازده صد و هشتاد و هفت (1287) در نفس شهر کابل در یک کانون پر از عطوفت و مهربانی با روحیه ای دانشوری و عمیقاً روحانی و فیض گستر تولد یافت. پدرش مرحوم محمداعظم خان پسر مرحوم مولوی محمود خان سمت میرزائی و کارمند دولتی داشت و مادرش باسواد و ذکی و ربود . بیدا

بعد از فوت پدر و مادرش در ظرف یکسال در هفده سالگی بار سرپرستی فامیل پنج نفری بدوش عبدالرحمان محمودی جوان افتید و چون دو برادر کوچکش (امان الله محمودی و حبیب الله محمودی) شش ماهه و دونیم ساله بودند ، ملزم به تشکیل فامیل شد. لذا برای تامین نفقه فامیل کثیرالعهده از دو سال اخیر رشد یه در مکتب حبیبیه شروع بکار شاق با عاید کم نمود ..

بعد از فراغت از مکتب و تمام ایام تحصیل در فاکولته طب کابل کار شاق و طاقت فرسا

پولاد وجود محمودی جوان را در کوره فقر و غربت آبدیده می ساخت..
چون محمودی فقر غربت کار طاقت فزسا را بالای گوشت و پوست خود و فامیل خود درک و لمس نموده بود، لذا بعد از داکتر شدن ؛ بعد از مشهور شدن ، بعد از سرآمد داکتران عصر خود شدن آن احساس را فراموش نکرد، راحتی و رفاه و پول اغواش نمود و پیوند خود با توده های فقیر و نادار و مستمند را فراموش ننمود و از یاد نبرد و به استناد همین اثرات عمیق شرایط زندگی ، احساس فقر و غربت بالای فامیل خودش و مشاهده ای آن در شهر ها و ولایات مختلف افغانستان تصمیم نهائی خود را برای فقرزدائی ، چه با بذل پول، وقت و تمام خوشی های خود و جدی تر از آن برای از بین بردن کانون فقرزا، برای از بردن قوانینی که فقیر و غریب و مستمند بوجود میآورد و برای سرنگونی دولت های فقر آفرین و بالاخره برای استقرار حکومت خلق و توده های ستمدیده زندگی خود را وقف نمود و با صدای رسا و آهنین فریاد میزد :

من فداکارم و جان باختن آئین منست

خدمت توده بی تاب و توان دین منست

مرحوم داکتر عبدالرحمن محمودی کار سیاسی را بحیث یک مبارز حرفوی از آغاز مراحل جوانی چه در زمان آزادی و چه در زمان حبس و داخل زندان دهمزنگ ادامه داد داکتر محمودی بحیث مبارز حرفوی مبارزه خود را در محل کار ؛ در شفاخانه؛ معاینه خانه؛ محافل فرهنگی از یاد نمی برد و در نشرات رسمی و خصوصی با مقالات؛ رسالات و ترجمه کتب مفید و سودمند برای تشدید و پیشبرد مبارزه ای ضد استبداد ؛ بیعدالتی و عاری از هرگونه تعصبات قومی؛ قبیلوی و نژادی ادامه میداد و خلق و مردم افغانستان را برای رهائی از بند و قید جهل، عقب ماندگی با تحلیل همه جانبه تحریک و تشجیع می نمود .

داکتر محمودی برای آگاهی مردم و خلق از رموز و غموض مبارزه بر ضد استبداد و بیعدالتی و رفع عقب ماندگی مبارزه ای خود را در سطوح مختلف آغاز کرد که عبارت است از:

تشکیل کادر ها ئی از مبارزین مجرب در محلها ، دادن رهنمود روشن به آنان و بالاخره جمع کردن و گرد آوردن این مبارزین آگاه در یک حزب واحد مبارزین حرفوی که بحد لزوم مخفی باشد ؛ تا از گزند پولیس محفوظ بماند و در عین حال بحد کافی فعال باشند تا با توده های مردم در تماس تنگاتنگ قرار داشته باشند و در موقع لزوم توده ها را علیه استبداد سیاه سوق بدهند و رهنمائی کنند لذا داکتر محمودی

برای برآرده شدن این آرزو مبارزه همه جانبه را در سطوح مختلف و همزمان آغاز نمود و با پیگیری بینظیری ادامه داد: مثلاً مبارزه در بین اکثریت خلق برای رهنمائی؛ آگاهی دادن و آشنا ساختن مردم با شیوه های مختلف مبارزه؛ وسوق مردم بسوی احقاق حقوق حقه ای شان از طریق نشر اخبار " ندای خلق" زیر نام کاملاً طبقاتی " خلق" که اکثریت و عموم طبقات محروم و فقیر و ستمدیده جامعه را دربرمیگرفت برای سراسر مملکت اقدام نمود و پایه گذاری کرد.

برای تربیه و تجمع کادر های مجرب و حرفوی از مبارزین بصورت مخفی تدریس کورس اقتصاد سیاسی را دایر نمود و در آن شخصاً به تدریس مشمولین کورس میپرداخت (که از آنجمله محترمه ماگه جان رحمانی و محترم داکتر صاحب بهروز در قید حیات هستند)

برای ادامه و پیشبرد مبارزه بر ضد حکومت و دولت استبدادی در همه جا و خصوصاً مبارزه برای آگاهی دادن و ذهنیت دادن در بین دهقانان بصورت اخص حلقاتی از جوانان دهقانی و توده ای را در شمالی کابل (با یان و چاریکار) را بنیان گذاشت و برای آگاهی و شعور دادن و تربیه آنها برای مبارزات دهقانی حلقه های پنج نفری و ده نفری را سازمان داده بود که بصورت منظم برایشان بصورت شفاهی کنفرانسها راجع به مسایل سیاسی؛ اجتماعی و اقتصادی ایراد میکرد و بقولی به ده حلقه رسیده بود (چنانچه آقای رشتیا در کتاب خاطرات شان بصورت ضمنی شمالی رفتن محمودی را بیان نموده اند).

داکتر محمودی با برنامه روشن؛ محکم و استوار و با اراده قوی برای ذهنیت دادن خلق؛ مردم و توده ها با ایمان محکم بنام دیموکراسی کردن کامل کشور و تضمین منافع خلق برای بدست آوردن قدرت و تعیین سرنوشت شان بدست خودشان مبارزه مینمود.

داکتر محمودی بطرز شگرفی تجربه یک مرد عمل برجسته را با معلومات تیوریک و افق وسیع دید سیاسی را بمنسه ظهور رسانید.

خصایص ویژه داکتر محمودی در جمله همقطاراناش که بنام مبارز سیاسی مشهور بودند عبارت بود از:

جسارت و شجاعت و عدم ترس و عاری بودن از ملاحظه کاری. چنانچه در مجلسی که داودخان به خاطر افتتاح کلوپ ملی خود دایر کرده بود با صراحت در مجلس گفت که مرانامه کلوپ تان با منافع مردم تطابق ندارد لذا من بخاطر آرمانهای والای خلق نمیتوانم بان توافق کنم و جلسه را ترک گفت و بدین طریق کلوپ ملی رنگ باخت و در بین روشنفکران جای پائی پیدا نکرد.

خطیب و نطق فصیح و مسحور کننده با منطق قوی وقانع کننده و استدلال و استناد بر پایه تجزیه و تحلیل و واقعیت زنده و تطابق گفتار با کردار .
استواری ، پایداری بی نظیر در راه عقیده و ایمان خود (ده سال و شش ماه زندان).
ایثار و از خود گذری و فدا نمودن تمام منافع شخصی خود در راه مبارزه برای توده های محروم و طبقات زیرین جامعه . مثلاً :
اقای زابلی داکتر محمودی را برای معالجه مریضی والده شان با خود به قندهار دعوت میکند؛ این تداوی و معالجه مدت 23 روز را در بر میگیرد و در خاتمه آقای زابلی چک سی هزار افغانی را برای داکتر محمودی ارسال میکند و داکتر محمودی چک مذکور را جنسا بقسم تحفه به دارلمساکین وقت تقدیم نمود . (در صورتیکه معاش خودش بحیث متخصص و شف سرویس 1200 افغانی بود).
جرات ؛ شهامت؛ ایمان و عقیده راسخ به راه خود و درستی عقیده و ایمان خود و بالاخره ایمان و یقین کامل به شهامت و مردانگی عموم مردم افغانستان .
آگاهی تیوریک از رموز و غموض فن مبارزه بر ضد استبداد و تشکیل حکومت مردم توسط خود مردم و برای خود مردم و بکار بستن شیوه های اصلی مبارزه با صبر و حوصله و با پشتکار بی نظیر .
داکتر محمودی چون خود را مدافع حقوق طبقات محروم و ستمکش جامعه میدانست لذا برای حفظ آبروی نسل جوان و مبارز در پرمخاطره ترین لحظات هراس و تزلزل نشان نداد و زندگی خود را درین راه وقف نمود .

مایوس نشدن از مبارزه و ترس نداشتن از خطرات از خصایص ذاتی محمودی بود . چنانچه بعد از سوء قصدی که دولتمداران مستبد و خونخوار برای کشتن او بعمل آوردند و فقط در اثر محبت و همکاری یکتعداد جوانان نجات یافت هیچگونه کاستی در مبارزه اش رونما نگردید و همچنان بمبارزه اش ادامه میداد و این حادثه ای خطیر روحیه اش را ضعیف و خراب نساخت بلکه ایمانش را بمبارزه محکمتر و قاطع تر ساخت . چنانچه با جسارت شگفت آوری در خطابه ای خود در سینمای کابل برای شهریان کابل که برای انتخابات شاروالی آمادگی و تیاری می گرفتند در حضور داشت ارکان بلند پایه ای دولت کاندید های منسوب به طبقات ارتجاعی را افشا نمود و بمردم و شهریان کابل توصیه نمود که دوستان و دشمنان خود را بشناسند و از هم تفکیک کنند و به مرتجعین رای ندهند .
دوری جستن از کسب قدرت جاه و مقام و چوکی و زر اندوزی از سجایای نیکوی داکتر محمودی بود و درین راه همه عواید ماهانه و روزانه ای خود را در راه دستگیری مستمندان و فامیلهای مبارزین محبوس و عنصر آگاه و مبارز بدون در نظر داشت هرگونه تبعیض

بمصرف میرسانید و درین راه از بذل همه دار و ندار خود دریغ نداشت چنانچه هر روز بعد از ختم معاите خانه اش با گادی به خانه هائی سر میکشید و پول دست داشته ای خود را حتی المقدور تقسیم مینمود . همچنان منسوبین محترم دواخانه " احمد شاه بابا " مطابق پروتوکولیکه بین شان بود نسخه های مجانی نشانی شده ماهانه داکتر محمودی را میاورد ند

و پول خود را اخذ مینمودند .

داکتر محمودی بحیث یک مبارز حرفوی نبض جامعه را بخوبی درک نموده و مطابق شرایط جامعه و منطبق با درک و فهم توده های مردم بزبان خودشان ؛ از درد خودشان صحبت میکرد و راه حل صحیح و درست را مطابق اصول و ضرورت برایشان تلقین و تفهیم می نمود .

در خاتمه داکتر محمودی با مبارزه ای به سیستم و موزون برای پیروزی خلق مبارزه اصولی؛ مطابق شرایط و منطبق با افکار و تمنیات عموم مردم افغانستان بعمل آورد داکتر محمودی نطق فصیح؛ تحلیلگر روشن و بامنطق؛ نویسنده شیوا بیان و شاعر پردرد و مروج و مبلغ همه کار فن بود .

با السنه ملی فارسی و پشتو و السنه خارجی عربی ؛ انگلیسی و ترکی آشنائی تسلط عام و تام داشت و به لسان روسی نیز رفع ضرورت می نمود.

کابلی بود و در نفس شهر کابل در کوچه بارانه تولد یافته بود و فارغ از هرگونه تعصبات مذهبی و قومی و قبیلوی با احترام به همه در روز عاشورا در تکیه خانه عمومی به صفت یک مهمان گفت : " هر ظالم یزید و هر نوکر ظالم شمر است . "

داکتر عبدالرحمن محمودی بعد از ختم دوره هفتم شورای ملی بزندان رفت . دولت بادست اندازی و تقلب در انتخابات دوره هشتم شورای ملی برای اینکه اقلیت ملی دوره هفتم در کابل و همچنان در تمام ولایات افغانستان دوباره انتخاب نشوند، خلاف تمام موازین مقرره؛ از صندوقهای رای نام اشخاص انتصابی خود را بیرون آوردند . جوانان و شهریان کابل که از کارنامه وجد و جهد اقلیت ملی و مخصوصا داکتر محمودی و غبار از طریق اخبار های ندای خلق و وطن در شورای ملی آگاه بودند؛ صدای اعتراض خود را بلند کردند و بشمول هزاران نفر از شهریان کابل اعم از روشنفکران، کاریگران، اهل کسبه و مردم شهر و بازار ؛ بانظم و انضباط عالی با برافراشتن شعار های محمودی و غبار زنده باد اولین مظاهره در شهر کابل را به جانبداری از محمودی و غبار به نام نامی مردم کابل ثبت کردند . بزودی داکتر محمودی و جمع غفیر اعضای حزب وطن محبوس شدند و از حزب خلق سه برادر داکتر محمودی ، شادروان آقای شایان و شادروان داکتر نصرالله خان یوسفی محبوس شدند .

عمده ترین دوستان حزب وطن بعد از چهار سال از حبس رها شدند و تنها شادروان آقای سرور جويا و شادروان آقای برات علی خان تاج (از حزب وطن) و داکتر محمودی و امان الله محمودی (از حزب خلق) در بند زندان باقی ماندند. بعد از سال پنجم حبس امان الله محمودی نیز با دسیسه ونیرنگ از حبس رها شد و بزودی شادروان سرور جويا و شادروان برات علی خان تاج با زهر مسموم شدند و به جاودانگی پیوستند. رها شدگان از قید زندان کوچک باستثنای چند سردار خاندانی که محرک اصلی رهایی هم آنها بودند دیگران همه بکلی محروم از تمام حقوق مدنی در زندان بزرگ در منازلشان تحت نظارت قرار داشتند. پنج سال و ششماه اخیر زندان را محمودی با تن علیل در چنگال اسارت در زخمیان در سلولهای کوتاه قلعی قلعهء جدید که به دهلیز مرگ شهرت یافته بود، محبوس ماند. اتاق ها کوچک با دیوار های سنگی و سقف آهنپوش در زمستانها سرد و یخبندان و در بهار و تابستان چون تنور داغ و سوزان میشد و قفل دروازه هم فقط دو بار در روز برای نیم ساعت و گاهی یکساعت باز میشد.

بعد از آنکه اعضای فامیل محترم و ستمدیده زمانی بصورت عموم و بصورت اخص بعد از رهایی محترم ارسال خان زمانی و روان شاد شاعر ملی محمد هاشم خان زمانی داکتر محمودی در زندان بی یار و یاورو بی مددگار ماند و بصورت مطلق ارتباطش با دنیای خارج قطع گردید. درین هنگام توسط چوبک گوگرد با رنگ شیرین بروی پارچه تکه غزلی بنام برادر م داکتر سیف الرحمن محمودی نوشته بود:

بیاد دار که تو سیف انتقام منی توئی بچشم خیانت همیشه خنجر من

داکتر محمودی در زمان صحت نسبی در زیر ساطور در زخمیان قسی القلب و در حالت مریضی در چنگال جنایتکاری بنام داکتر سرور ابوی اسیر می بود؛ اما این کوه های فشار قساوت؛ ظلم و تعدی در ایمان او در تعهدش و در روشش تغییری وارد نکرد و در مقابل در خواست اعضای دولت که در عوض توبه نامه چوکیهای وزارت و سفارت را پیشنهاد می نمودند استواری؛ متانت و پایداری خود را از دست نداد و آبروی نسل جوان و مبارز را بخاطر سود شخصی و چند روزه خدشه دار نساخت و عقیده؛ ایمان و عزم خود را نفروخت. تا اینکه تزریق دواي زهر آگین در حین اغما شدید گرده های او را تخریب نمود و این بسمل نیمه جان را به پرتگاه نیستی سوق داد و از اثر آن دو ماه بعد از رهایی در شفاخانه علی آباد به جهان ابدی پیوست و روحش شاد.

مرگ داکتر محمودی داغ ننگ و نفرین ابدی و زایل ناشدنی بر ناصیه ظاهر شاه، سرداران و دولتمداران خونخوار دیره دونی و در زخمیان بی آبروی آن حک نمود.

چون عبدالرحمن محمودی جوان در جو سیاسی؛ اجتماعی استقلال طلبی و مبارزه ضد امپریالیستی، آزادیخواهی و وطنپرستی و تنور رشد و نمو نمود و مرگ ناد را بدست زنده و قهرمان ملی عبدالخالق بچشم دید و از زبان خلق و مردم بگوش هوش شنید که دیا
نماند از شما دیکر بجز این اگبر و اصغرسگ اعظم بخون غلتد شود این دود مان ابتر
خوری تیری بچشم خود که نادر بردهان خورده؛ این غلیان و جوش موثرات بالای سنخ
فکری روحی و دماغی؛ بالای تار تار قلبش ورشته رشته اعصاب او تثبیت و حک
گردید و جوهر هستی محمودی جوان را سرشتند و از آنرو تهدیدات هاشم خان صدر اعظم
که رویا روی به او گفت: " که غرب و غرابت میکنم در سیاهچال میاندازمت و چشمانت
را چونه پرمیکنم " او را بخوف و هراس نینداخت و از عقیده و ایمانش نکاست؛ بل آتش
قلبی او را بیشتر و شعله ور تر ساخت بدین لحاظ در شعر قسم نامه خود (شصت و هفت
بیت) بنام نامی تمام ملیتها و اقوام مسکون افغانستان سوگند یاد میکند و میگوید:

بنام مردم غیور پشتون

که داده بهر این ملک دایما خون

بنام مردم هزاره

که سرسختند همچون سنگ خاره

بنام مردم زیبای پنجشیر

که در جنگ عدوانند چون شیر

بنام مردم مان سکهه و هند و

که هستند عاشق این خاک هر دو

بنام مردم ازبک ترکمان

که دارند این وطن را دوست چون جان

بنام مردم زیبای کابل

که خار چشم دشمن گشته این گل

بنام مردم شمالی

که داده بر فرنگی گوشمالی

بنام مردم قندهاری

که در هر کار دارند استواری

و.....بالاخره:

چومن از توده ملت پرستم
بدرد توده ها خوب آگه هستم
لذا من این حکایت ساز کردم
بنا م توده اش آغاز کردم
که تا گویم بایشان راز هستی
رهانم خلق خود از چنگ پستی
که من جز عشق شان آئین ندارم
بجز ملت پرستی دین ندارم

ختم

داکتر عبدالله محمودی